

# آنچه باعث دوام دموکراسی‌ها می‌شود

گزیده‌ای از «آنچه باعث دوام دموکراسی‌ها می‌شود»  
اثر آدام پرژورسکی، مایکل آلوارز  
خوزه آنتونیو چیوب، فرناندو لیمانگی



©2009 The Johns Hopkins University Press  
and the National Endowment for Democracy.  
All rights reserved.  
Translated and produced by Arrangement  
with The Johns Hopkins University Press.



آموزشکده الکترونیکی  
برای جامعه مدنی ایران  
توانا  
TAWAANA  
<http://www.tavaana.org>

پروژه

e-collaborative  
*for civic education*  
<http://www.eciviced.org>

---

گزیده‌ای از آنچه باعث دوام دموکراسی‌ها می‌شود  
(What Makes Democracies Endure)

---

ناشر: E-Collaborative for Civic Education

---

نویسنده: آدام پرژورسکی، مایکل آلوارز،  
خوزه چیبوب، فرناندو لیمانگی  
(Jose Antonio Cheibub, Adam Przeworski,  
Michael M. Alvarez, Fernando Limongi)

---

نقاشی روی جلد: Anima Errante اثر پل کله

---

ترجمه: آموزشکده توانا (آموزشکده الکترونیکی برای جامعه مدنی ایران)

---

© E-Collaborative for Civic Education 2014

## e-collaborative for civic education

ECCE (E-Collaborative for Civic Education) یک سازمان غیرانتفاعی در ایالات متحده آمریکا، تحت 501c3 است که از فن آوری اطلاعات و ارتباطات برای آموزش و ارتقای سطح شهروندی و زندگی سیاسی دموکراتیک استفاده می کند.

ما به عنوان بنیانگذاران و مدیران این سازمان، اشتیاق عمیق مشتری داریم که شکل دهنده ایده های جوامع باز است. همچنین برای ما، شهروندی، دانش شهروندی، مسئولیت و وظیفه شهروندی یک فرد در محافظت از یک جامعه سیاسی دموکراتیک پایه و اساس کار است؛ همان طور که حقوق عام بشر که هر شهروندی باید از آنها برخوردار باشد، اساسی و بنیادی هستند. ECCE دموکراسی را تنها نظام سیاسی قادر به تأمین طیف کاملی از آزادی های شهروندی و سیاسی برای تک تک شهروندان و امنیت برابری و عدالت می داند. ما دموکراسی را مجموعه ای از ارزش ها، نهادها و فرایندها می دانیم که بشهر صلح، توسعه، تحمل و مدارا، تکثیرگرایی و جوامعی شایسته سالار که به کرامت انسانی و دستاوردهای انسانی ارجح می گذارند، است.

ما پروژه اصلی ECCE یعنی «آموزشکده توانا: آموزشکده مجازی برای جامعه مدنی ایران» را در سال ۲۰۱۰ تأسیس کردیم. آموزشکده توانا در ارائه منابع و آموزش در دنیای مجازی در ایران، یک نهاد پیشرو است. توانا با ارائه دوره های آموزشی زنده در حین حفظ امنیت و با ناشناس ماندن دانشجویان، به یک جامعه آموزشی قابل اعتماد برای دانشجویان در سراسر کشور تبدیل شده است. این دروس در موضوعاتی متنوع مانند نهادهای دموکراتیک، امنیت دیجیتال، حقوق زنان، وبلاگ نویسی، جدایی دین و دولت و توانایی های رهبری ارائه می شوند. آموزشکده توانا آموزش زنده دروس و سمینارهای مجازی را با برنامه هایی مثل مطالعات موردی در جنبش های اجتماعی و گذارهای دموکراتیک، مصاحبه با فعالان و روشنفکران، دستورالعمل های خودآموزی، کتابخانه مطالب توصیفی، ابزارهای کمکی و راهنمایی برای آموزشگران ایرانی و حمایت مداوم و ارائه مشاوره آموزشی برای دانشجویان تکمیل کرده است. تلاش ما برای توسعه توانایی های آموزشکده توانا متوجه گرد آوردن بهترین متفکران ایرانی و صداهای محذوف است. به همین ترتیب، به دنبال انتشار و ارتقای آثار مکتوب روشنفکران ایرانی هستیم که ایده های آنان توسط جمهوری اسلامی ممنوع شده است.

یکی از نقاط تمرکز تلاش توانا، ترجمه متون کلاسیک دموکراسی و مقالات معاصر در این باره و نیز ترجمه آثار مرتبط با جامعه مدنی، حقوق بشر، حاکمیت قانون، روزنامه نگاری، کشنگری و فن آوری اطلاعات و ارتباطات است. امید ما این است که این متون بتواند سهمی در غنای فردی هموطنان ایرانی و بر ساختن نهادهای دموکراتیک و جامعه ای باز در ایران داشته باشد. سپاسگزار بازتاب نظرات و پیشنهاد های شما

مریم معمار صادقی

اکبر عطری

M. Memar Sadeghi

Akbar Attari

## فهرست مطالب

۷	آنچه باعث دوام دموکراسی‌ها می‌شود
۱۱	نابرابری درآمد
۱۱	فضای بین‌المللی
۱۲	فراگیری سیاسی
۱۲	اثر نهادها
۱۵	انتخاب نهادها
۱۷	نتایج
۱۸	پیوست: طبقه‌بندی رژیم‌ها
۲۲	پانوشت‌ها

## آنچه باعث دوام دموکراسی‌ها می‌شود<sup>۱</sup>

اگر کشوری به طور اتفاقی انتخاب شود و قرار باشد که سال آینده رژیم دموکراتیک داشته باشد، امسال چه شرایطی در آن کشور و در دنیا باید حاکم باشد؟ جواب این است: دموکراسی، رفاه و رشد اقتصادی همراه با تورمی میانه، کاهش نابرابری، فضای مناسب بین‌المللی و نهادهای پارلمانی. این جواب مبتنی بر شمارش موارد نجات یافته و مرگ رژیم‌های سیاسی در ۱۳۵ کشور است که بین سال‌های ۱۹۵۰ یا سال اول استقلال و یا سال اولی که داده‌های اقتصادی در دسترس بوده (سال ورودی) و سال‌های ۱۹۹۰ یا آخرین سالی که داده‌های اقتصادی در دسترس بوده (سال خروجی) است. و برای مجموعاً ۴۳۱۸ «کشور سال» داده شده است.<sup>۱</sup>

ما ۲۲۴ رژیم را مورد بررسی قرار دادیم که شامل ۱۰۱ دموکراسی و ۱۲۳ دیکتاتوری بودند. همچنین شاهد ۴۰ مورد گذار به دیکتاتوری و ۵۰ مورد گذار به دموکراسی بودیم. در بین رژیم‌های دموکراتیک، ۵۰ نظام پارلمانی، ۴۶ نظام ریاست جمهوری و ۸ نظام ترکیب پارلمانی - ریاست جمهوری بودند.<sup>۲</sup> تعریف ما از دموکراسی، یک تعریف تقلیل‌گراست. در حقیقت تعریف کلاسیک رابرت دال در

---

۱. آنچه باعث دوام دموکراسی‌ها می‌شود (What Makes Democracies Endure)، آدام پرژورسکی، مایکل آلوارز، حوزه آنتونیو چیوب و فرناندو لیمانگی.

آدام پرژورسکی استاد علوم سیاسی دانشگاه نیویورک است. مایکل آلوارز دستیار استاد دانشگاه در رشته علوم سیاسی تطبیقی در دانشگاه برکن است. حوزه آنتونیو چیوب استاد علوم سیاسی و پژوهشگر «بوشنتین» در اقتصاد سیاسی و سیاست‌های عمومی دانشگاه ایلی‌نوی در اوربانا شمپین است. فرناندو لیمانگی استاد علوم سیاسی در دانشگاه سائوپولو است. این مقاله نخستین بار در ژانویه ۱۹۹۶ در مجله دموکراسی چاپ شد و تحقیقات مربوط به آن با حمایت مالی بنیاد ملی علوم صورت گرفته است.

کتاب «حاکمیت چند نفر، ۱۹۷۱» را به کار گرفتیم. رژیم‌های دموکراتیک رژیم‌هایی هستند که انتخابات برگزار می‌کنند و اپوزیسیون شانس هر چند اندک برای پیروزی دارد. اگر در این مسئله شکی وجود داشته باشد، آن کشور دیکتاتوری است. طبقه‌بندی ما بر اساس خصوصیات و طبیعت ویژه نیست، بلکه بستگی به چند معیار مختلف برای دموکراسی دارد. منطق و قوانین برای طبقه‌بندی رژیم‌ها در پیوست این مطلب بحث شده است.

دموکراسی: شاید این استدلال در ابتدا مهمل به نظر برسد که برای اینکه کشوری سال آینده دموکراسی داشته باشد، باید حالا دموکراتیک باشد. این استدلال برای این است که ما می‌خواهیم افسانه‌ای را که به شدت در محافل مشخصی از روشنفکران و سیاسیون (به خصوص در ایالات متحده) از اواخر دهه پنجاه رایج شده، رد کنیم. این افسانه می‌گوید که راه رسیدن به دموکراسی، راهی غیرمستقیم است. ادعای آنها این است که اولاً دیکتاتوری برای توسعه اقتصادی در کشورهای فقیر بهتر است و ثانیاً بعد از آنکه کشورها توسعه یافتند، رژیم‌های دیکتاتوری به دموکراسی تبدیل می‌شوند. بنابراین برای رسیدن به دموکراسی باید مدتی دیکتاتوری را حمایت و یا حداقل تحمل کنیم. هر دو فرضیه بالا البته صحت ندارد. تحلیل‌ها برای بررسی اثرات نوع رژیم‌ها بر رشد اقتصادی، نتایج کاملاً متفاوتی را نشان داده است و در سال‌های اخیر مستندات اقتصادی نشان نمی‌دهد که رژیم‌ها اثر روشنی بر رشد اقتصادی داشته باشند. نرخ متوسط سرمایه‌گذاری در کشورهای فقیر دموکراتیک اندکی بیشتر از کشورهای فقیر دیکتاتوری است.

رشد جمعیت در کشورهای دیکتاتوری بیشتر است ولی بازدهی در تولید کمتر است. سرمایه‌ها در نظام دموکراسی به نحو موثرتری تخصیص می‌یابند و هیچ نشانه‌ای وجود ندارد که رژیم‌های دیکتاتوری سبب رشد اقتصادی بیشتری از رژیم‌های دموکراتیک می‌شوند.<sup>۳</sup>

در حقیقت از بین ۵۶ کشور با رژیم دیکتاتوری که درآمد سرانه آنها زیر هزار دلار بود و ما آنها را بررسی کردیم، هیچ کدام به مرحله توسعه یافتگی نرسیدند.<sup>۴</sup> تا سال پایان بررسی تنها هیچ‌کدام (دموکراسی یا دیکتاتوری) به درآمد سرانه هزار دلار و شش کشور به درآمد سرانه دو هزار دلار و تنها سه کشور به بیش از سه هزار دلار رسیدند. کره جنوبی و تایوان استثنا هستند. آنها تنها دو کشور دیکتاتوری بودند که از سال‌های ۱۹۵۰ با درآمد سرانه زیر هزار دلار شروع کرده و در سال ۱۹۹۰ به درآمد سرانه پنج هزار دلار رسیدند. اگر کشورهایی را که در ابتدا درآمد سرانه آنها زیر دو هزار دلار بود، فقیر به حساب بیاوریم، از بین ۹۸ کشور دیکتاتوری که بررسی را درباره آنها آغاز کردیم تا سال خروج، تنها ۲۶ کشور به دو هزار دلار، ۱۵ کشور به سه هزار و ۷ کشور به چهار هزار و تنها ۴ کشور به پنج هزار دلار رسیدند. برای رد هر نوع عقیده‌ای مبنی بر اینکه دیکتاتوری به نوعی باعث رشد اقتصادی می‌گردد، همین آمار کفایت می‌کند.

با توسعه دیکتاتوری، دموکراسی به وجود نمی‌آید.<sup>۵</sup> اگر می‌آمد میزان گذار دیکتاتوری‌ها به دموکراسی با سطح توسعه‌یافتگی افزایش می‌یافت. بررسی وضعیت باقی ماندن دیکتاتوری‌ها نشان می‌دهد که این موضوع صحت نداشته و در حقیقت گذار به دموکراسی ارتباط چندانی به سطح توسعه‌یافتگی ندارد. حتی یک مورد گذار به دموکراسی را نمی‌توان تنها با اتکا به سطح توسعه‌یافتگی

پیش‌بینی کرد.<sup>۶</sup>

از آنجا که دیکتاتوری‌های فقیر بیشتر از دموکراسی‌های فقیر توسعه نمی‌یابند و دیکتاتوری‌های توسعه‌یافته بیشتر از دیکتاتوری‌های فقیر به دموکراسی تبدیل نمی‌شوند، بنابراین دیکتاتوری‌ها مزیت خاصی برای رسیدن به اهداف دوگانه توسعه و دموکراسی ندارند. برای رشد دموکراسی ما باید دموکراسی را تقویت کنیم نه اینکه از دیکتاتوری حمایت کنیم.

رفاه اجتماعی: زمانی که کشوری دموکراتیک است، در آن کشور میزان توسعه اقتصادی اثر زیادی بر امکان بقای دموکراسی دارد. دموکراسی‌های فقیر به خصوص آنها که درآمد سرانه‌شان زیر هزار دلار در سال است، بسیار شکننده هستند. بر اساس محاسبات ما، ضریب احتمال از بین رفتن یک دموکراسی در یک سال مشخص، ۰/۱۲ است. این ضریب برای درآمد سرانه بین هزار تا دو هزار دلار به ۰/۰۶ و بین دو هزار تا چهار هزار دلار به ۰/۰۳ و بین چهار هزار تا شش هزار دلار به ۰/۰۱ کاهش می‌یابد. معنی این ارقام این است که احتمال بقای دموکراسی در کشوری با درآمد سرانه کمتر از هزار دلار به طور متوسط ۸/۵ سال، ۱۶ سال برای درآمد سرانه بین هزار تا دو هزار دلار، ۳۳ سال برای درآمد سرانه بین دو هزار و چهار هزار دلار و صد سال برای درآمد سرانه بین چهار هزار و شش هزار دلار است.

ساموئل هانتینگتون و گولیرمو اودانل علی‌رغم تفاوت‌های تئوریک و سیاسی که با هم دارند، هر دو ادعا می‌کنند که چنانچه توسعه‌یافتگی از حدی بگذرد، در حقیقت امکان بقای دموکراسی تقویت می‌شود.<sup>۷</sup>

هانتینگتون بر این عقیده است که هم دموکراسی‌ها و هم دیکتاتوری‌ها هنگامی که کشوری در فرایند مدرنیزه شدن است، بی‌ثبات می‌شوند. [این مسئله] در سطوح میانی فرایند توسعه رخ می‌دهد. اودانل در عوض ادعا می‌کند که دموکراسی‌ها در مرحله فرسودگی ناشی از «مرحله آسان جایگزینی تحمیلی [از خارج]» در همین سطح میانی توسعه از بین می‌روند. یافته‌های ما اگر چه نشان می‌دهد هیچ سطحی از درآمد وجود ندارد که دموکراسی را از زمانی که کشور فقیرتر بود، شکننده‌تر کند. تنها در کشورهای مخروط جنوبی آمریکای لاتین بود که رژیم‌های اقتدارگرا در سطح میانه توسعه، ظهور کردند. چهار مورد از نه مورد گذار به اقتدارگرایی که درآمد سرانه‌ای بالاتر از سه هزار دلار داشتند، در آرژانتین و اروگوئه و شیلی به وقوع پیوست. به این ترتیب مشاهده می‌کنیم که مواردی که دموکراسی در سطح متوسط توسعه ساقط شد، تا حدود زیادی منحصر به مخروط جنوبی بود.<sup>۸</sup>

دموکراسی‌ها با درآمد سرانه بیش از شش هزار دلار تسخیرناپذیر هستند و می‌توان انتظار ابدی بودن آنها را داشت. هیچ سیستم دموکراتیکی در کشوری که بیش از ۶۰۵۵ دلار درآمد سرانه داشته (سرانه آرژانتین در سال ۱۹۷۶)، ساقط نشده است. در این صورت ادعای سیمور مارتین لیپست درست بود که «هر چقدر کشوری به لحاظ اقتصادی بهتر عمل کند، شانس بقای دموکراسی در آن بیشتر است».<sup>۹</sup>

زمانی که دموکراسی در یک کشور توسعه یافته به وجود بیاید، دوام می‌یابد، فارغ از اینکه چگونه عمل کند و فارغ از شرایطی که از بیرون بر آن تحمیل می‌شود. این سؤال که چرا دموکراسی‌ها در کشورهای بیشتر توسعه یافته پایدارتر هستند، موضوع بحث‌های گسترده‌ای بوده است. دلیلی که توسط لیپست در کتاب «انسان سیاسی» مطرح شده این است که حجم منازعه توزیعی در لایه‌های با درآمد

بالاتر، کمتر است. لری دیاموند فرضیه محتمل دیگری را به ما پیشنهاد می‌کند که بر روی نهادها تمرکز می‌کند. بازیگران سیاسی در کشورهای توسعه یافته تر، نهادهای برتری را پس از نهادینه شدن دموکراسی، به خدمت می‌گیرند.

بعدها ما این فرضیه را در رابطه با نظام پارلمانی و ریاست جمهوری بررسی خواهیم کرد. ولی اولی بگذارید به سومین عامل در حفظ دموکراسی یعنی عملکرد اقتصادی پردازیم.

عملکرد اقتصادی: برای بعضی از کشورها داستان همین جا خاتمه می‌یابد. زمانی که دموکراسی استقرار یافت، رفاه اقتصادی فارغ از هر چیز دیگری، شرایط مناسبی را برای حفظ آن به وجود می‌آورد. اما دموکراسی در کشورهای فقیرتر نیز می‌تواند دوام بیابد، مشروط بر آنکه این کشورها رشد اقتصادی مناسب همراه با تورمی متعادل داشته باشند. لیپست، مانکور اولسون اقتصاددان و هانتینگتون، همگی فکر می‌کردند که رشد سریع اقتصادی ثبات دموکراسی را برهم می‌زند، آنها بیش از این نمی‌توانستند اشتباه کنند.<sup>۱۰</sup> در حقیقت رشد سریع ثبات دموکراسی‌ها (و یا دیکتاتوری‌ها) را نه تنها به هم نمی‌زند، بلکه چنانچه رشد اقتصادی سالیانه بیشتر از پنج درصد باشد، ثبات سیاسی بیشتر خواهد بود. شکنندگی دموکراسی‌ها در سطوح پایین توسعه، بیشتر ناشی از آسیب‌پذیری آنها در برابر بحران‌های اقتصادی است.<sup>۱۱</sup> ضریب احتمال سقوط دموکراسی‌های فقیر با درآمد سرانه زیر هزار دلار ۰/۲۲ در سال بعد از کاهش درآمد است. (عمر متوسط کمتر از ۵ سال) و اگر درآمد آنها افزایش یابد، ضریب احتمال سقوط ۰/۰۸ (یا عمر متوسط ۱۲/۵ سال) است. دموکراسی‌های با درآمد بین ۱۰۰۰ تا ۶۰۰۰ دلار که در طبقه میانه قرار می‌گیرند، کمتر به رشد اقتصادی حساسیت دارند، ولی اگر رکود ایجاد شود، امکان ساقط شدن دارند. زمانی که رکود آنها شروع می‌شود، ضریب احتمال سقوط آنها ۰/۰۵۹ و بنابراین عمر متوسط آنها در حدود ۱۷ سال است و زمانی که رشد می‌کنند، ضریب احتمال سقوط ۰/۰۲۷ و عمر متوسط آنها ۳۷ سال است. بنابراین استدلال لری دیاموند و خوان جی لینز درست است که: بحران‌های اقتصادی یکی از تهدیدات متعارف برای ثبات رژیم‌های دموکراتیک است.<sup>۱۲</sup> و برعکس رشد اقتصادی عاملی برای زنده ماندن دموکراسی‌ها است. در حقیقت هر چقدر رشد اقتصادی سریع‌تر باشد، امکان بقای دموکراسی بیشتر است.

تورم نیز ثبات رژیم‌های دموکراتیک را تهدید می‌کند. یک رژیم دموکراتیک ضریب احتمال سقوط ۰/۰۲۳ و عمر متوسط ۴۴ سال را دارد، اگر نرخ تورم سالانه زیر شش درصد باشد. اگر تورم بیش از ۳۰ درصد باشد، ضریب احتمال سقوط ۰/۰۶۴ و عمر متوسط ۱۶ سال است. باید توجه داشت که به نظر می‌رسد این ارقام نظریه هیرشمن را (۱۹۸۱) تایید می‌کند که نرخ متعادل تورم سبب ثبات رژیم‌های دموکراتیک می‌شود.<sup>۱۳</sup>

بنابراین کارایی اقتصادی نقش حیاتی در بقای دموکراسی در کشورهایی دارد که کمتر رفاه اقتصادی دارند. اگر رشد اقتصادی سریع بوده و نرخ تورم معتدل باشد، امکان بقای دموکراسی حتی در سرزمین‌های فقیر هم بسیار زیاد است.



## نابرابری درآمد

بررسی اثرات سیاسی ناشی از نابرابری درآمد، به علت کمبود و کیفیت پایین داده‌های اقتصادی با مشکل مواجه شده است. بهترین مجموعه داده‌های تطبیقی بین‌المللی توسط بانک جهانی تهیه شده که شامل ۲۲۶ مطالعه در طی زمان‌های مختلف و در ۸۴ کشور است.

ما کوشش کردیم که اثرات نابرابری درآمد را ارزیابی کنیم (سنجش بر مبنای نسبت درآمد ثروتمندترین به فقیرترین آحاد جامعه است). با داده‌هایی که در اختیار داشتیم، احتمال بقای دموکراسی‌ها را بین سه تا پنج سال است، بر خلاف ادوارد مولر نتوانستیم الگویی برای آن پیدا کنیم.<sup>۴</sup> نابرابری درآمد در کشورهای فقیر کمتر است و علت آن هم این است که بیشتر نیروی کار به کشاورزی اشتغال داشته و برای خود کار می‌کنند. حال آنکه در کشورهای ثروتمند بیشتر نیروی کار مزدبگیر است و با توجه به اینکه دموکراسی در کشورهای فقیر بی‌دوام و در کشورهای ثروتمند پایدار است، در مجموع در این بررسی‌ها الگو و ارتباطی دیده نشد. علاوه بر آن کمبود داده‌های اقتصادی مانعی برای تشخیص سطح توسعه شد. از طرف دیگر ما متوجه شدیم که اگر نابرابری درآمد در طی زمان کاهش یابد، امکان پایداری دموکراسی‌ها بسیار بیشتر است. در مورد رژیم‌های دموکراتیکی که توزیع درآمد در آنها را بیش از یک بار مطالعه کرده بودیم، به این نتیجه رسیدیم که احتمال سقوط دموکراسی در این کشورها، هم با افزایش و هم با کاهش نابرابری بیشتر می‌شود. و نیز دریافتیم که عمر متوسط دموکراسی در کشورهایی که نابرابری در آنها افزایش یافته ۲۲ سال است. (این اعداد بر اساس بررسی ۵۹۹ سال دموکراتیک به دست آمده که در ۲۶۲ سال نابرابری افزایش و در ۳۳۷ سال کاهش داشته است). باید توجه داشت که بر طبق یافته‌های ما این نظریه که فشار برای توزیع درآمد، بقای دموکراسی را تهدید می‌کند، درست نیست. مردم انتظار دارند که دموکراسی نابرابری درآمد را کاهش دهد و دموکراسی‌هایی که این کار را انجام می‌دهند شانس بقای بیشتری دارند.

## فضای بین‌المللی

عوامل اقتصادی تنها عواملی نیستند که برای ماندگاری دموکراسی‌ها مطرح‌اند. در حقیقت شرایط بین‌المللی برای ماندگاری دموکراسی‌ها، اثر بیشتری از سطح توسعه‌یافتگی دارند. از نظر آماری نمی‌توانیم تشخیص دهیم که شرایط بین‌المللی چگونه بر کشورهای مشخص اثر می‌گذارند. تناسب دموکراسی در منطقه و در جهان به طور جداگانه برای بقای دموکراسی در هر کشور خاص اهمیت دارد. هر چقدر تناسب دموکراسی‌ها در جهان و در منطقه، در یک سال معین بیشتر باشد، احتمال بیشتری برای دوام دموکراسی در آن کشور مورد نظر وجود دارد. اثرات جهانی حدوداً دو برابر اثرات منطقه‌ای است، اما این یافته‌ها نشان می‌دهد که سرایت بحران، مستقل از نفوذ کشورهای غربی و نهادهای بین‌المللی است.

## فراگیری سیاسی

این استدلال را مرتباً می‌شنویم که نبود سنت‌های دموکراتیک مانع از تحکیم نهادهای دموکراتیک جدید می‌شود (روسیه مثال مورد علاقه طرفداران این استدلال است) و به همین نسبت دموکراسی در کشورهایمانند شیلی که گذشته‌ای دموکراتیک داشته‌اند، با ثبات‌تر است. آنچه را که این استدلال دربرنمی‌گیرد، این است که اگر کشوری رژیم دموکراتیک داشته است (به زمان گذشته توجه شود)، این کشور همچون کهنه‌سربازی است که نه تنها در دموکراسی بلکه در براندازی دموکراسی ید طولایی دارد. فراگیری سیاسی: به عبارت دیگر این استدلال دو طرفه است. برای دموکرات‌ها، وقتی از سنت‌های گذشته بیاموزند، تحکیم دموکراسی آسان‌تر است. ولی مخالفین دموکراسی هم تجربیاتی دارند که می‌توانند از آنها درس بگیرند. مردم می‌دانند که سرنگون کردن دموکراسی امکان‌پذیر است و آنها حتی ممکن است بدانند که چگونه می‌توان این کار را کرد. اگر کودتای سال ۱۹۹۱ روسیه توسط کمونیست‌های سرسخت، شکست خورد و یا به عبارت دیگر «کودتاتر» بود به جای «کودتا»، برای این بود که آنها نمی‌دانستند چگونه کودتا کنند. جهانی که توسط همکارانشان در آمریکای لاتین به درستی به سخره گرفته شد. سرنگونی دموکراسی‌ها در تاریخ گذشته هر کشوری عمر متوسط حکومت دموکراتیک را کوتاه کرده است. فراگیری‌های سیاسی نشان می‌دهد که نیروهای ضددموکراسی از سرنگون شدن دموکراسی‌ها در گذشته بیشتر و موثرتر درس آموخته‌اند نسبت به آنچه نیروهای دموکرات از سنت‌های قابل اتکاء دموکراسی آموخته‌اند.<sup>۱۵</sup>

## اثر نهادها

دموکراسی‌ها مانند یکدیگر نیستند. سیستم نمایندگی، تفکیک و نظارت بر قوا، روش‌های سازمان‌دهی منافع، سیاست‌های قانونی و حقوق و وظایف مرتبط با شهروندی، در بین رژیم‌هایی که عموماً دموکراتیک شناخته می‌شوند، متفاوتند. این تفاوت‌ها خود را در جزئیات نهادها نشان داده و اثراتی را بر جای می‌گذارد که پس از دو هزار سال بررسی، هنوز کاملاً قادر به درک آنها نیستیم. ما هنوز فاصله زیادی داریم تا بتوانیم به این سؤالی که روزیو در کتاب قانون اساسی لهستان خود مطرح می‌کند، پاسخ دهیم.

کدام نهادها چه اثراتی و تحت چه شرایط تاریخی بر دموکراسی دارند؟ آیا باید انتظار داشته باشیم که دموکراسی تحت یک نظام، ماندگاری بیشتری داشته باشد تا سیستمی دیگر؟ بررسی‌های ما تنها محدود به دو نوع نظام می‌شود و آن را تحت نام نظام ریاست جمهوری و پارلمانی خلاصه می‌کنیم. (نظام‌هایی که ترکیبی از این دو نهاد است را کنار می‌گذاریم. برای اینکه تعداد آنها کمتر از آن است که بر برآوردهای ما اثر بگذارد). ما نظریه خوان لینز و دلایل او را مبنی بر اینکه چرا نظام‌های پارلمانی دوام بیشتری نسبت به نظام‌های ریاست جمهوری دارند، مورد بررسی قرار می‌دهیم.<sup>۱۶</sup>

یکی از استدلال‌های لینز این است که ریسک نظام ریاست جمهوری بسیار بالاتر است. برای اینکه در این نظام تنها یک برنده وجود دارد و بازنده انتخابات هیچ نقش رسمی در سیاست کشور ندارد و با احتمال زیاد عضو مجلس قانون‌گذاری هم نیست. حال آنکه در نظام پارلمانی، کاندیدای بازنده پست

نخست‌وزیری، رهبر اپوزیسیون باقی خواهد ماند.<sup>۱۷</sup> همچنین به احتمال زیاد دوره خدمت در ریاست جمهوری طولانی‌تر از دوره خدمت در نخست‌وزیری است. و سرانجام آنکه در نظام ریاست جمهوری، رئیس‌جمهور، رئیس حکومت هم محسوب می‌شود و در نتیجه او می‌تواند منافع حزبی خود را همان منافع ملی نشان دهد و از این طریق حقوق قانونی اپوزیسیون را زیر پا بگذارد. دومین دلیل اینکه نظام‌های ریاست جمهوری کمتر پایدار هستند، این است که به احتمال زیاد در این نظام، نوعی فلج قانون‌گذاری به وجود می‌آید. این نوع فلج سیاسی می‌تواند در هر دو نظام به وجود آید. در نظام پارلمانی زمانی که نتوان ائتلافی برای به دست آوردن اکثریت کرسی‌ها شکل داد و در نظام ریاست جمهوری زمانی که اکثریت مجلس در اختیار گروه مخالف رئیس‌جمهور است، ولی تعداد آنها آنقدر نیست که بتوانند مانع حق وتوی رئیس‌جمهور شوند. در نظام ریاست جمهوری، قوه مجریه از برکت وجود دوره ثابت ریاست جمهوری، علیرغم مخالفت قوه مقننه، ماندگار است. در نتیجه این وضعیت به بن‌بستی در روابط بین قوای مجریه و مقننه می‌انجامد. آنگونه که نویسنده سیاسی بزرگ انگلیس در قرن نوزدهم می‌گوید: زمانی که اختلاف عقیده‌ای پیش می‌آید، قوه مقننه مجبور به مبارزه با قوه مجریه شده و همچنین قوه مجریه هم مجبور به مبارزه با قوه مقننه می‌شود و نتیجه این خواهد شد که به احتمال زیاد هر دو قوه دوره خود را به جدال با یکدیگر سپری کنند.<sup>۱۸</sup>

در برخی از نظام‌های ریاست جمهوری در دوران معاصر، اختلافات و برخوردهای اصلی سیاسی به جای اینکه بین احزاب باشد، بین رئیس‌جمهور و کنگره بوده و در این شرایط هیچ‌کس نمی‌تواند مملکت را اداره کند.

اکثریت داشتن یک حزب در قوه مقننه، در نظام ریاست جمهوری بیشتر از سیستم پارلمانی اتفاق می‌افتد. ۵۷/۹ درصد اوقات در نظام ریاست جمهوری و ۴۹ درصد در نظام پارلمانی.<sup>۱۹</sup> اما در نظام ریاست جمهوری در ۲۴/۲ درصد از اوقات، سهم بزرگترین حزب در قوه مقننه کمتر از نصف و بیشتر از یک سوم بوده است و از آنجا که برای بی‌اثر کردن وتوی رئیس‌جمهور نیاز به دو سوم آرا است، این آمار نشان می‌دهد که بن‌بست بین قوای مقننه و مجریه در نظام ریاست جمهوری امری عادی است. متوسط تعداد احزاب موثر در هر دو نظام تقریباً مثل هم است، ۳/۱۰ در نظام پارلمانی و ۳/۰۵ در نظام ریاست جمهوری.

شرایط ویژه‌ای که در آن دسته‌بندی در نهایت خود بوده و هیچ حزبی بیش از یک سوم کرسی‌ها را نداشته باشد، در نظام ریاست جمهوری بیشتر از پارلمانی اتفاق می‌افتد (۱۸ درصد در ریاست جمهوری و ۸/۹ درصد در پارلمانی). لیتز در باب تداوم تمهیدات نهادی جایگزین درست می‌گوید. چهارده دموکراسی (۲۸ درصد از ۵۰ مورد) در نظام پارلمانی ساقط شدند، ولی تنها یک مورد (۱۲/۵ درصد از هشت مورد) در دموکراسی‌های با ترکیب مختلط ساقط شد و ۲۴ دموکراسی (۵۲ درصد از ۴۶ مورد) در نظام ریاست جمهوری ساقط شدند.<sup>۲۰</sup>

در طی دوره‌ای که تحت بررسی ما بود و در میان دموکراسی‌هایی که از بین رفتند، عمر متوسط رژیم‌های پارلمانی ۸ سال و ریاست جمهوری ۹ سال بود. ولی نظام‌های پارلمانی که تا سال ۱۹۹۰ باقی مانده بودند، با عمر متوسط ۴۳ سال، در مقایسه با نظام‌های ریاست جمهوری، عمر بیشتری داشتند.

احتمال ساقط شدن دموکراسی با نظام ریاست جمهوری در هر یک از سال‌های مورد مطالعه ما ۰/۰۴۹ و برای نظام پارلمانی ۰/۰۱۴ بوده است. ظاهراً اختلاف چندان زیاد به نظر نمی‌رسد، ولی باید عمر متوسط را در نظر گرفت. عمر متوسط نظام ریاست جمهوری ۲۲ سال و عمر متوسط نظام پارلمانی ۷۱ سال است. این تفاوت در سال‌های ماندگاری، در اثر تفاوت در میزان توسعه اقتصادی در نظام‌های جمهوری و پارلمانی نیست. در حالی که به طور متوسط بیشتر کشورهای ثروتمند دارای نظام پارلمانی هستند، دموکراسی‌ها در نظام‌های ریاست جمهوری تقریباً در هر سطحی، دوام کمتری دارند. اگر کشورهای را که در سال ۱۹۹۰ جمعیتی کمتر از یک میلیون نفر داشتند را کنار بگذاریم (بیشتر آنها نظام پارلمانی دارند)، هیچگونه تغییری در نتیجه حاصل نخواهد شد. ضرب مخاطرات و احتمالاتی که می‌توانند منجر به سقوط و یا دوام رژیم شوند، دقیقاً مثل یکدیگر هستند. تفاوت عمر متوسط در دو نظام را به شرایط ویژه در آمریکای لاتین نیز نمی‌توان نسبت داد. در حقیقت نظام‌های ریاست جمهوری در آمریکای لاتین عمر بیشتری نسبت به سایر مناطق دارند، البته به استثنای ایالات متحده آمریکا. بنابراین عمر دموکراسی‌ها در نظام‌های ریاست جمهوری کوتاه نیست اگر در آمریکای لاتین قرار داشته باشند. اسکات مینوارینگ مانند آلفرد استپان و سیندی اسکاچ درست می‌گوید که احتمال دوام دموکراسی‌های ترکیبی (ریاست جمهوری و نظام چندحزبی) کمتر است.<sup>۲۱</sup> ترکیبی از ریاست جمهوری با قوه مقننه‌ای که هیچ حزبی در آن اکثریت ندارد، «بوسه مرگ» است. متوسط عمر این نظام‌ها پانزده سال است. دموکراسی‌هایی با نظام ریاست جمهوری و با حزبی که اکثریت را در قوه مقننه دارد، دارای عمر متوسط ۲۶ سال است.

«بن‌بست»: شرایطی که بزرگترین حزب بین نصف و یک سوم کرسی‌ها را دارد برای رژیم‌های ریاست جمهوری خطرناک‌تر است و چنانچه بن‌بستی نباشد، احتمال از بین رفتن آنها ۰/۰۳۸ (عمر متوسط ۲۶ سال) و در صورت وجود بن‌بست، احتمال ۰/۰۹۱ (عمر متوسط ۱۱ سال) است. اسکات مینوارینگ و ماتيو شوگارت در پشتیبانی از دموکراسی پارلمانی چنین استدلال می‌کنند: نظام پارلمانی با احزابی منضبط و دارای اکثریت پارلمانی، برخوردارهای کمتری با قوه مجریه دارند. در نتیجه در مقایسه با نظام ریاست جمهوری رویکرد برنده‌تری دارد.<sup>۲۲</sup> اکثریت تک‌حزبی سبب دوام بیشتر دموکراسی پارلمانی نمی‌شود. نظام‌هایی که یک حزب اکثریت مجلس را در اختیار دارد، دارای عمر متوسط ۵۵ سال و حال آنکه نظام‌های بدون یک حزب در اکثریت کامل، عمر متوسط ۱۱۱ سال دارند. با همه اینها این تفاوت به لحاظ آماری قابل توجه نیست.

این نظام‌ها چگونه از پس بحران‌های اقتصادی برمی‌آیند؟ اگر وضعیت اقتصادی در سال مشخصی نزول کند، امکان ساقط شدن دموکراسی‌های پارلمانی ۰/۰۳۹ و عمر متوسط در این شرایط ۲۶ سال و چنانچه اقتصاد در حال رشد باشد، احتمال ساقط شدن ۰/۰۰۷ و عمر متوسط ۱۴۳ سال است. نتیجه آنکه نظام‌های پارلمانی در بحران‌های اقتصادی آسیب‌پذیرند. نظام‌های ریاست جمهوری کمتر در این مورد حساسند ولی باید توجه داشت که احتمال ساقط شدن آنها در هر شرایطی بیشتر است. در شرایط رکود اقتصادی احتمال از بین رفتن دموکراسی‌های مبتنی بر نظام ریاست جمهوری ۰/۰۶۴ و عمر متوسط ۱۶ سال است و چنانچه اقتصاد در حال رشد باشد، احتمال از بین رفتن ۰/۰۴۲ و عمر متوسط آنها ۲۴ سال

است.

دموکراسی‌ها تحت هر گونه نظامی که باشند، در بحران‌های اقتصادی آسیب‌پذیرند، اما نظام‌های ریاست جمهوری در شرایط خوب اقتصادی احتمال دوام کمتری نسبت به نظام‌های پارلمانی در شرایط بد اقتصادی دارند.

تحلیل‌های آماری، مستندات قوی‌تری را دال بر برتری نظام پارلمانی عرضه می‌کنند. عمر متوسط نظام ریاست جمهوری به رشد اقتصادی، سطح توسعه و داشتن اکثریت قوه مقننه بستگی دارد. شاید شگفت‌انگیزترین نتیجه تحلیل‌های آماری این باشد که نظام‌های ریاست جمهوری به شدت در شرایط بن‌بست بین قوه مقننه و مجریه آسیب‌پذیرند.

علیرغم اعداد و ارقام داده شده در بالا، در نظام‌های پارلمانی نه نحوه توزیع کرسی‌های مجلس و نه رشد اقتصادی، به لحاظ آماری، پیش‌بینی‌کننده خوبی برای دوام دموکراسی نیستند.

آمار نشان می‌دهد که رژیم‌های ریاست جمهوری در کشورهایی که تا سال ۱۹۵۰ استقلال نداشته‌اند، کمتر ماندگار هستند (خارج از آمریکای لاتین). در حالی که نظام‌های پارلمانی احتمال ماندگاری‌شان چه در کشورهای قدیمی و چه جدید، یکسان است. در عوض نظام‌های پارلمانی نسبت به تعدد نژادهای مختلف در جمعیت کشور حساسند. اما اثر آن گرچه به لحاظ آماری قابل توجه است، ولی فرقی در عمر متوسط دموکراسی ایجاد نمی‌کند و نتیجه آنکه دموکراسی‌های مبتنی بر نظام ریاست جمهوری، به سادگی شکننده هستند. به طور خلاصه بقای دموکراسی‌ها بسیار متکی است بر سازمان‌های نهادی آنها. نظام‌های پارلمانی از نظام‌های جمهوری عمر بسیار بلندتری دارند. اکثریت داشتن در نهادهای دموکراتیک سبب ماندگاری نظام ریاست جمهوری می‌شود. نظام‌های ریاست جمهوری که با بن‌بست قوه مقننه روبرو باشند بسیار شکننده هستند. هر دوی این نظام‌ها در شرایط بد اقتصادی آسیب‌پذیرند. اما نظام ریاست جمهوری حتی در شرایط خوب اقتصادی آسیب‌پذیر بوده و حال آنکه نظام‌های پارلمانی تنها در دوران رکود اقتصادی آسیب‌پذیرند.

بنابراین در اینکه مستندات نشان می‌دهد نظام‌های پارلمانی در هر شرایطی ماندگارتر از نظام‌های ریاست جمهوری هستند، بحثی وجود ندارد.

## انتخاب نهادها

با توجه به اینکه دموکراسی‌ها در نظام پارلمانی دوام بیشتری دارند، معما این است که چرا بسیاری از کشورها نظام ریاست جمهوری را انتخاب می‌کنند و چه چیزی سبب انتخاب اولیه نهادهای دموکراتیک می‌شود؟ بسیاری از این جواب‌ها را می‌توان با نگاهی گذرا به تاریخ پیدا کرد. کشورهایی که سلطنتی بودند و بدون انقلاب، مسئولیت را از شاهان به پارلمان منتقل کردند، پارلمانی باقی ماندند. کشورهایی که رژیم سلطنتی را از بین بردند (مانند فرانسه ۱۸۴۸ و مجدداً در سال ۱۸۷۵ و آلمان در سال ۱۹۱۹) و مستعمراتی که علیه رژیم‌های سلطنتی شورش کردند (ایالات متحده آمریکا و آمریکای لاتین در قرن هیجدهم و اوایل قرن نوزدهم)، شاه را با رئیس‌جمهور عوض کردند. آنگونه که سیمون بولیوار می‌گفت «ما شاه را انتخاب می‌کنیم و آن را رئیس‌جمهور می‌نامیم». کشورهایی که بعد از جنگ جهانی دوم

از تسلط استعمارگران آزاد شدند، نظام‌های پارلمانی را از استعمارکنندگان خود به ارث بردند. اگر چه همان کشورها پس از سقوط دموکراسی اولیه، نظام ریاست جمهوری را برگزیدند و نیز مشخصاً رژیم‌های دیکتاتوری که دموکرات می‌شوند مایل به حفظ نظام ریاست جمهوری هستند.

بنابر محاسبات ما از بین ۳۵ کشوری که بین سال‌های ۱۹۷۴ و ۱۹۹۰ دموکراتیک شدند، ۱۹ کشور نظام ریاست جمهوری و ۱۳ کشور نظام پارلمانی و سه کشور مخلوطی از نظام‌ها را برگزیدند. درک این مسئله مشکل است که اگر ریسک سیاسی در نظام ریاست جمهوری بالا است، چرا این نظام برگزیده می‌شود، علی‌رغم آنکه احزاب سیاسی به خوبی از میزان ریسک مطلع بوده و تمایلی هم به ریسک کردن ندارند. یک توضیح این است که احزاب سیاسی بی‌جهت خوش بین هستند. هر کدام خود را برنده انتخابات و در نتیجه خود را برنده ریاست جمهوری فرض می‌کنند. اگرچه هنوز این شک وجود دارد که این تنها احزاب سیاسی نیستند که برای انتخاب نظام ریاست جمهوری تصمیم می‌گیرند. به این نکته توجه شود که کشورهایی که قبل از آخرین گذار به دموکراسی زمانی دموکراتیک بوده‌اند، تقریباً بدون استثنا همان نظامی را برگزیدند که قبلاً داشتند.<sup>۲۳</sup>

ادامه یافتن نظام‌های سیاسی به خصوص در آمریکای لاتین، ممکن است کسانی را که به دنبال یافتن توجیهی برای فرهنگ و سنت هستند، راضی کند.<sup>۲۴</sup> با همه اینها محتمل است که این ادامه، ناشی از اعمال نفوذ سیاسی ارتش باشد. برای اینکه ارتش‌ها نظام ریاست جمهوری را ترجیح می‌دهند. شاید به این دلیل که در این نظام به وضوح سلسله مراتب وجود دارد. برای ارتش همین یک دلیل کافی است تا در دوران گذار که بحث انتخاب نهادهای دموکراتیک در جریان است، برای نظام ریاست جمهوری چانه بزند. نمونه‌های تجربی، این مطلب را تایید می‌کند. ده رژیم از ۱۷ رژیم دموکراتی که پس از سقوط دیکتاتوری‌های غیرنظامی به وجود آمدند، نظام ریاست جمهوری را برگزیدند و همچنین ۲۲ رژیم از ۲۸ رژیم دموکراتیکی که پس از سقوط دیکتاتوری‌های نظامی به وجود آمدند، همین نظام را برگزیدند. بنابراین حداقل بخشی از نظام ریاست جمهوری، میراث حکمرانی نظامیان است. اکنون که دریافتیم احتمال انتخاب نظام ریاست جمهوری در رژیم‌هایی که قبلاً نظامی بوده‌اند، بیشتر است، این سؤال مطرح می‌شود که آیا همه یافته‌های قبلی ما درباره عمر دموکراسی‌هایی با نظام ریاست جمهوری نادرست بوده است؟ دموکراسی‌ها ممکن است در نظام ریاست جمهوری شکننده‌تر باشند و این دقیقاً به این علت است که نهادها به خاطر نقش فعال نظامیان در سیاست، انتخاب شده است. تا حدودی مطلب را می‌توان اینگونه مطرح کرد، در حالی که عمر متوسط دموکراسی‌های مبتنی بر نظام ریاست جمهوری که پس از دیکتاتوری غیرنظامی به وجود آمده‌اند در حدود ۲۴ سال است، برای دموکراسی‌هایی که پس از دیکتاتوری نظامی به وجود آمده‌اند، این عمر تنها ۱۷ سال است. حال آنکه دموکراسی‌های مبتنی بر نظام پارلمانی که پس از دیکتاتوری نظامی به وجود می‌آیند، عمر متوسط ۷۱ سال را دارند.<sup>۲۵</sup> بنابراین به نظر می‌رسد که نظام ریاست جمهوری به خودی خود دموکراسی‌ها را شکننده‌تر می‌کند.

اگر ما نهادها را به ارث مانده از حکمرانان استعمارگر را کنار بگذاریم، سطح توسعه نیز در زمان گذار به دموکراسی، بر انتخاب نوع نهادها تا حدودی اثر دارد. بین سال‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۹۰ درآمد سرانه متوسط در رژیم‌هایی که نظام پارلمانی را برگزیده بودند، ۲۹۴۵ دلار و آنها که ریاست جمهوری

را برگزیده بودند ۲۵۸۴ دلار بود. شرایط دوران گذار حداقل از نظر اعتصابات و سایر ناآرامی‌های اجتماعی (بنا به تعریف آرتور اس بنکس)، به نظر می‌رسد اثری بر انتخاب نهادها نگذاشته است.<sup>۲۶</sup> ما بر زمان گذار به دموکراسی تمرکز می‌کنیم. برای اینکه در این دوره، اصرار بر این خواهد بود که چهارچوب سیستمی که حاکم بوده، باقی بماند. آنگونه که در فراندوم اخیر در برزیل اتفاق افتاد. مخالفت مردم با تغییر نظام پارلمانی نشان داد که مشکل عوض کردن تمهیدات نهادی پیچیده، تمایل به حفظ «وضعیت موجود» است. «وضعیت موجود» هر چه باشد و هر اتفاقی که بیفتد، باز هم بیشتر مورد پسند مردم است. اگر طرفداران تغییر به عنوان مثال شعار «نظام پارلمانی» بدهند، آنگاه مدافعین «وضعیت موجود» توضیح درباره جزئیات نظام جدید را خواستار می‌شوند و اگر طرفداران تغییر، جزئیات نظام جدید را عرضه کنند، آنگاه طرفداران «وضعیت موجود» نقض‌های بیشماری در نظام جدید پیدا می‌کنند. در فاصله سال‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۹۰ تنها سه مورد بود که رژیم‌های دموکراتیک نظام نهادی خود را کنار گذاشته و نظام دیگری را انتخاب کردند. فرانسه در سال ۱۹۸۵ از نظام پارلمانی به نظام ترکیبی روی آورد. برزیل نیز در سال ۱۹۶۰ از نظام ریاست جمهوری به نظامی ترکیبی تغییر کرد و مجدداً در سال ۱۹۶۳ به نظام ریاست جمهوری بازگشت. هر دو مورد در شرایط بسیار استثنایی اتفاق افتادند. کشورهایی که پس از گذار به دموکراسی، نظام ریاست جمهوری را انتخاب می‌کنند، دیگر آن را رها نمی‌کنند.<sup>۲۷</sup>

## نتایج

اهمیت عوامل اقتصادی در حفظ دموکراسی، یافته اصلی ما است. تئوری مدرنیزه کردن، مبنی بر اینکه توسعه در حکومت‌های دیکتاتوری، سبب زایش دموکراسی می‌شود، نادرست بود. لیپست درست می‌گفت که زمانی که دموکراسی در یک کشور ثروتمند به وجود آید به احتمال زیاد همیشه پایدار خواهد ماند. در حقیقت ما دریافتیم که در کشورهای به اندازه کافی ثروتمند و با درآمد سرانه بالای ۶۰۰۰ دلار، مطمئناً دموکراسی‌ها پایدار می‌مانند و این امر حتمی است. در حالی که عوامل بین‌المللی و همچنین نهادهای سیاسی برای بقای دموکراسی در کشورهایی با رفاه کمتر، بسیار اهمیت دارند. عملکرد اقتصادی نیز بسیار مهم است. در حقیقت امکان ماندگاری دموکراسی در کشوری که اقتصاد آن در حال رشد ولی درآمد سرانه آن کمتر از هزار دلار است، بیشتر از کشوری است که درآمد سرانه آن بین ۱۰۰۰ و ۴۰۰۰ دلار است، ولی اقتصاد آن در حال رکود است. دموکراسی حتی در کشورهای فقیر می‌تواند پایدار بماند، به شرطی که کشور در حال توسعه باشد، نابرابری را کاهش دهد، شرایط بین‌المللی مناسب بوده و نهادهای پارلمانی داشته باشد.

اگر چه به دلایل مختلف نتیجه بالا خوش‌بینانه نیست، چرا که فقر یک دام است. تعداد بسیار کمی از کشورهایی که درآمد سرانه آنها زیر هزار دلار است، با هر نوع سیستم حکومتی قادر به توسعه هستند. نرخ متوسط رشد آنها کمتر از یک درصد است و بسیاری از آنها دورانی طولانی از رکود اقتصادی را تجربه می‌کنند. زمانی که کشورهای فقیر دچار رکود اقتصادی می‌شوند، هر نوع دموکراسی که به وجود آید، به سرعت از بین خواهد رفت. فقر، فقر و دیکتاتوری به بار می‌آورد.

انتخاب نوع حکومت تا حدودی راه فرار از این دام را پیشنهاد می‌کند. دموکراسی‌های پارلمانی در

کشورهای بسیار فقیر، گرچه هنوز بسیار شکننده هستند، دو برابر بیشتر احتمال ماندگاری نسبت به نظام ریاست جمهوری دارند و این احتمال در زمانی که این کشورها رشد اقتصادی داشته باشند، چهار برابر است. با همه اینها به نظر می‌رسد که بیشتر کشورهای فقیر نظام جمهوری را انتخاب می‌کنند. توضیح و تشریح سیستم‌ها و آموزش سیاسی نیز اثر کمی بر این انتخاب می‌گذارد.

بسیاری از کشورهایی که دوباره به دموکراسی برمی‌گردند، معمولاً همان قانون اساسی را برمی‌گزینند که در گذشته داشته‌اند، حتی اگر آن قانون اساسی برایشان در گذشته کار نکرده باشد. مانند آرژانتین، زمانی که نخستین دموکراسی با استفاده از قانون اساسی سال ۱۸۵۳ استقرار یافت، درحالی که هم‌زمان همین قانون اساسی نقض شده بود.<sup>۲۸</sup> و بالاخره اینکه ما نشانی از «تحکیم» ندیدیم. دموکراسی وقتی تحکیم می‌شود که «ضریب مخاطره» با افزایش عمر آن کاهش یابد. آنگونه که رابرت دال استدلال می‌کند دموکراسی‌ها زمانی ماندگار می‌شوند که برای مدتی باقی مانده باشند.<sup>۲۹</sup> ما مدارکی یافتیم که صحت این مطلب را تایید می‌کند. اما دموکراسی‌ها نامتجانس هستند. زمانی که ما به دنبال توسعه هستیم، این عدم تجانس از بین می‌رود و ضریب مخاطره مستقل از عمر دموکراسی می‌شود. معنی این حرف این است که در زمان تلاش برای رسیدن به توسعه، دموکراسی‌ها بیش از هر زمان دیگری احتمال از بین رفتن دارند. دموکراسی در کشورهای توسعه یافته احتمال ماندگاری بیشتری دارند. این یافته‌ها نشان می‌دهد که در این کشورها ضریب مخاطره (توسعه در آن منظور نشده)، کاهش پیدا می‌کند. علت این امر این است که توسعه اقتصادی در این کشورها تنها به دلیل حاکمیت دموکراسی در آنها نیست.

ما قطعاً فکر نمی‌کنیم که تحکیم مسئله‌ای مربوط به زمان، یا نوعی عادت و یا نوعی نهادسازی به شیوه مکانیکی است.<sup>۳۰</sup> ما به این نتیجه رسیدیم که دموکراسی‌ها در سطوح توسعه بالاتر، امکان ماندگاری بیشتری دارند و همچنین دموکراسی‌ها در صورتی که رشد اقتصادی داشته و فشارهای وارده بر توزیع درآمد را با کاهش تورم و نابرابری درآمد، کنترل کنند، دوام خواهند یافت. این مطلب اهمیت نهادها را انکار نمی‌کند. در حقیقت بر اهمیت آنها تکیه هم می‌کند. این اهمیت نه تنها برای نظام پارلمانی و گزینشی صدق می‌کند، بلکه برای نظام‌های دیگری که به علت نداشتن اطلاعات کافی درباره آنها بحث نکردیم هم صادق است. توانایی دموکراسی‌ها برای ماندگاری، مسئله سیاست و سیاست‌گذاری و نیز اقبال است. با همه اینها اگر دموکراسی‌ها به هر علتی تحکیم یابند، قاعدتاً باید شاهد این باشیم که در هر سطحی از توسعه، با گذر زمان احتمال سقوط آنها کمتر شود که البته چنین گزاره‌ای درست نیست. بنابراین نتیجه می‌گیریم که «تحکیم» مفهومی تو خالی است. خلاصه آنکه رمز ماندگاری دموکراسی‌ها در توسعه اقتصادی نهفته است و البته نه از نوع نظریه‌ای که در سال‌های ۱۹۶۰ حاکم بود و توسعه را تحت حکومت دیکتاتوری عملی می‌دانست، بلکه توسعه‌ای که تحت دموکراسی و بر مبنای نظام پارلمانی صورت بگیرد.

## پیوست: طبقه‌بندی رژیم‌ها

ما رژیمی را دموکراتیک می‌شناسیم که مناصب دولتی در نتیجه یک انتخابات رقابتی تعیین شوند و به اپوزیسیون اجازه رقابت و امکان برنده شدن، داده شده باشد. این تعریف تنها بر انتخابات تمرکز دارد



و البته واضح است که این تعریف، تقلیل‌گراست.

این تعریف دو بخش دارد «مناصب» و «رقابت»، در هیچ رژیم‌ی همه مناصب دولتی با انتخابات تعیین نمی‌شوند. آنچه برای دموکرات فرض کردن یک رژیم اهمیت دارد دو نوع مناصبی است که انتخابات آنها را تعیین می‌کند. ریاست قوه مجریه و نمایندگان مردم در قوه قانون‌گذاری. رقابت زمانی اتفاق می‌افتد که اپوزیسیونی با شانس پیروزی در انتخابات وجود داشته باشد. ما تقریباً این گفته پرزورسکی را می‌پذیریم که «دموکراسی سیستمی است که احزاب، انتخابات را ببازند». هرگاه در مورد رژیم‌ی شک داریم، در صورتی آن را دموکراسی می‌نامیم که در آن حزب حاکم، حقیقتاً سابقه باخت در انتخابات را داشته باشد. جابجایی در مناصب دولتی در حقیقت از وجود رقابت خبر می‌دهد.

رقابت به نوبه خود سه مشخصه دارد: ۱. مشخص نبودن نتیجه، ۲. برگشت‌ناپذیری، ۳. تکرارپذیری از «مشخص نبودن نتیجه» منظور ما این است که احتمال بالایی وجود داشته باشد که حداقل یکی از اعضای ائتلاف حاکم در مرحله‌ای از انتخابات ببازد. مشخص نبودن معادل غیرقابل پیش‌بینی بودن نیست. البته احتمال شانس آوردن در نحوه توزیع آرا وجود دارد، ولی لازم است که نتیجه انتخابات نامعلوم بوده و احتمال باخت بعضی از اعضای حزب حاکم وجود داشته باشد.

منظور از «برگشت‌ناپذیری»، وجود اطمینان برای برنده انتخابات جهت احراز سمت مربوطه است. نتیجه انتخابات در دموکراسی باید برگشت‌ناپذیر باشد، حتی اگر اپوزیسیون برنده شود. نتیجه عملی این مشخصه این است که انتخابات ساختگی و همچنین گشایش محدود فضای سیاسی (آزاد سازی) را مشخص می‌کند.

آزادسازی معمولاً توسط رژیم‌های دیکتاتوری به کار گرفته می‌شود و هدف آن کنترل گشایش فضاهای سیاسی است. دموکراسی زمانی شکست می‌خورد که اپوزیسیون برنده شود ولی حاکمیت آن را نپذیرد و بعضی اوقات هم اقدام به سرکوب نماید. در نتیجه هیچ اطمینانی از اینکه اپوزیسیون بتواند پیروزی خود را جشن بگیرد وجود ندارد.

آخرین مشخصه رقابت «تکرارپذیری» است. در این مشخصه انتظار می‌رود که انتخابات طبق برنامه تکرار شود و هرکس این دوره از انتخابات را ببرد نتواند از قدرت خود استفاده کرده و رقابت را برای دیگر نیروهای سیاسی در انتخابات آتی غیرممکن سازد. آنگونه که خوان‌لینز می‌گوید، در دموکراسی، در اختیار داشتن دولت موقتی است و پیروزی در انتخابات را باید موقتی فرض کرد. بازندگان نباید از حق رقابت در آینده محروم شوند و نباید دنبال مذاکره مجدد، نفوذ در قانون‌گذاری، فشار بر سیستم دیوان‌سالاری و یا مراجعه به دادگاه باشند. در دموکراسی حتی مواد قانون اساسی قابل تغییر هستند و قوانین را هم می‌توان با استناد به قانون تغییر داد.

نحوه طبقه‌بندی و تعریف ما از رژیم‌های دموکراتیک از نظر زمانی به قرار زیر است: وضعیت رژیم‌ها را در پایان سال تعیین می‌کنیم. حتی اگر ۳۱ دسامبر به قدرت رسیده باشند. مانند نیجریه در سال ۱۹۸۳ که در آن حکومتی دیکتاتوری روی کار آمد. نشانه‌گذار به اقتدارگرایی، کودتا است. زمان گذار به دموکراسی، برگزاری مراسم تحلیف دولت جدید است و نه زمان برگزاری انتخابات. از موارد جدیدی مانند جمهوری دومینیکن در سال ۱۹۶۳ که رژیم دموکراتیک تنها شش ماه طول کشید و یا

در بولیوی در سال ۱۹۷۹ که شرایط چندین بار در طول یک سال عوض شد، اطلاعاتی موجود نیست. رژیم‌ها در طبقه‌بندی دیکتاتوری جا می‌گیرد که حداقل یکی از شرایط زیر در آن وجود داشته باشد: قانون اول: «انتخاب قوه مجریه»، رئیس قوه مجریه انتخاب نشده است.

قانون دوم: «انتخاب قوه مقننه»، اعضای قوه مقننه انتخاب نشده‌اند.

قانون سوم: «احزاب»: بیش از یک حزب وجود ندارد. مخصوصاً این قانون زمانی صادق است که ۱. اصلاً حزبی در کار نباشد یا ۲. تنها یک حزب باشد، یا ۳. حاکمیت فعلی به سیستمی انحصاری و یا تک‌حزبی تبدیل شده است و یا ۴. حاکمیت فعلی به طور غیر قانونی قوه مقننه را منحل کرده و قوانین را به نفع خود تغییر داده است. جابجایی در حکومت به حاکمیت احزاب پایان می‌دهد: در جامائیکا، زمانی یک حزب صد در صد کرسی‌های قوه مقننه را در اختیار داشت و با همه اینها پس از باخت در انتخابات، حکومت را واگذار کرد. این رژیم برای تمام این مدت در طبقه‌بندی دموکراسی قرار می‌گیرد.

اگر چه این سه قانون برای طبقه‌بندی برخی از رژیم‌ها کافی نیستند. رژیم‌هایی که انتخابات را مرتب برگزار می‌کنند و به اپوزیسیون تا حدودی آزادی می‌دهند، ولی در نهایت همیشه خود برنده می‌شوند، رژیم‌هایی هستند که نمی‌توان آنها را به روشنی بر اساس مدارک تاریخی طبقه‌بندی کرد. ما به هیچ عنوان نمی‌توانیم بدانیم که اگر آنها از پیروزی خود اطمینان نداشتند، آیا باز هم انتخابات برگزار می‌کردند؟ در چنین مواردی باید تصمیم بگیریم که کدام خطا را مرتکب نشویم. رژیم‌هایی را به عنوان دموکراسی طبقه‌بندی کنیم که ممکن است نباشند و یا رژیم‌هایی را به عنوان دموکراسی قبول نکنیم که ممکن است باشند. خطا را به هر صورت باید مرتکب شویم، ولی سؤال این است که در کدام جهت؟ ما تصمیم گرفتیم خطا را محافظه‌کارانه مرتکب شویم و رژیم‌هایی را که در سه قانون بالا قبول شده ولی در قانون زیر رد شده‌اند را به عنوان دموکراسی قبول نکنیم:

قانون چهارم: «خطا از نوع دوم»، حاکمیت فعلی در گذشته نه چندان دور بیش از دو دوره در انتخابات برنده شده و یا انتخاب نشده است و تا امروز و یا تا روزی که سرنگون شده، هیچ انتخاباتی را بازنده نشده است.

در تمامی این بحث، تمرکز ما بر دموکراسی بود و به دیکتاتوری نپرداختیم. شاید بهتر باشد به جای دیکتاتوری، لغت «غیر دموکراسی» را به کار ببریم. اغلب به ما گفته می‌شود دموکراسی متغیری پیوسته است، دلایلی را که چرا اصرار داریم رژیم‌ها را به دو بخش تقسیم کنیم به شرح زیر می‌آوریم:

۱. در عین حال که بعضی از دموکراسی‌ها از برخی دیگر دموکرات‌ترند، اگر رقابتی وجود نداشته باشد، هیچ رژیم‌ها را نباید دموکراتیک فرض کرد. کنت.ای. بولن و رابرت. دبلیو. جکمن در «مرور بر جامعه‌شناسی آمریکا»، تحت عنوان «دموکراسی، ثبات و دوگانگی»، استدلالی مبنی بر اینکه بعضی از دموکراسی‌ها از بقیه دموکرات‌ترند را با این ادعا که شما می‌توانید دو رژیم را از نظر میزان دموکراسی با هم مقایسه کنید، اشتباه گرفته‌اند.

۲. ایده‌ای که بولن و جکمن در مبحث «موارد مرزی» پیشنهاد می‌کنند، مبنی بر اینکه بعضی از موارد را به روشنی نمی‌توان طبقه‌بندی کرد و فقط می‌توان آنها را جایی در «حد وسط» یا به عبارت دیگر در نیمه راه بین دموکراسی و دیکتاتوری قرار داد، مضحک است.

۳. مبحث «موارد مرزی» شامل خطاهای سیستماتیک یا اتفاقی است. در مورد خطاهای سیستماتیک می‌توان با قوانینی مشخصی مانند قانون «خطا از نوع دوم» رفتار کرد و نتایج آن را به شیوه آماری سنجید و طبقه‌بندی رژیم مورد نظر را روشن کرد.

۴. بعضی خطاهای اتفاقی در ارتباط با قوانین باقی می‌مانند و باید به نحوی آنها را پذیرفت و با آنها زندگی کرد. اما هیچ‌گونه دلایل اولیه‌ای وجود ندارد که نشان دهد طبقه‌بندی دقیق‌تر سبب می‌شود خطاها کوچک‌تر شوند. مقیاس دقیق سبب بروز خطاهای کوچک‌تر ولی به لحاظ تعداد، بیشتر می‌شود و حال آنکه مقیاس غیر دقیق سبب بروز خطاهای بزرگ‌تر ولی از نظر تعداد کمتر می‌شود. اگر به لحاظ آماری، توزیع مشاهدات واقعی، یک وجهی و متقارن باشد، طبقه‌بندی دقیق‌تر و خطاها کوچک‌تر خواهد بود. در حقیقت مشاهدات حاصل از مقیاس‌های چند بخشی، منحنی یو شکلی دارند که برای طبقه‌بندی دو بخشی مفید خواهد بود.

هر چقدر هم قوانین ما عجیب و غریب باشد، باز هم نتیجه طبقه‌بندی تفاوت اندکی با رویکردهای دیگران دارد. مقیاس کوپدج - رینکه برای سال ۱۹۷۹، نود و دو درصد رژیم‌های ما را پیش‌بینی می‌کند. مقیاس بودلن ۱۹۶۵ هشتاد و پنج درصد، مقیاس «گور» برای حکومت مطلقه و دموکراسی برای سال‌های ۱۹۵۰ - ۱۹۸۶ مشترکاً ۹۱ درصد موارد را پیش‌بینی می‌کنند. مقیاس گاستیل برای آزادی‌های سیاسی که دوره ۱۹۷۰ - ۱۹۹۲ را پوشش می‌دهد ۹۳/۲ درصد و مقیاس آزادی‌های مدنی او نیز ۹۱/۵ درصد و دو مقیاس مشترکاً ۹۴/۲ از طبقه‌بندی ما را پیش‌بینی می‌کنند. بنابراین دلیلی ندارد که فکر کنیم نتایج ما برای طبقه‌بندی رژیم‌ها غیرعادی و مخصوص به خود است.

از آنجا که تفاوت بین نظام پارلمانی و نظام ریاست جمهوری مورد مناقشه نیست، ما آن را خیلی خلاصه توضیح می‌دهیم. در نظام پارلمانی قوه مقننه می‌تواند دولت را از کار برکنار کند و حال آنکه در نظام ریاست جمهوری نمی‌تواند. این ضابطه به خوبی با نحوه انتخاب دولت منطبق است، توسط قوه مقننه در نظام پارلمانی و یا توسط رای‌دهندگان (مستقیم یا غیرمستقیم) در نظام ریاست جمهوری. این دو سیستم تفاوت‌های مهمی با هم دارند. مهم‌ترین فرق بین آنها سیستم الکترا است که شامل انواع گوناگونی می‌شود.

بعضی از سیستم‌ها قراردادی هستند و در قالب انواع مورد اشاره نمی‌گنجند: مانند «نخست‌وزیری - جمهوری» و یا «نیمه ریاست جمهوری» و یا «مختلط». در این نوع سیستم‌ها رئیس‌جمهور برای دوره مشخصی برگزیده شده و مقداری قدرت اجرایی دارد، اما دولت با رای پارلمان انتخاب می‌شود. سیستم‌های مختلط شبیه هم نیستند. بسیاری از آنها به نظام پارلمانی نزدیک‌تر بوده و دولت‌ها تا حدی در برابر قوه قانون‌گذاری مسئول هستند. در پرتغال بین سال‌های ۱۹۷۶-۱۹۸۱، به رئیس‌جمهور قدرت انتخاب و خلع دولت داده شد و در نتیجه به نظام ریاست جمهوری نزدیک‌تر بود.

در بین ۱۳۵ کشوری که در نمونه‌گیری ما هستند ۵۰ کشور دموکراسی پارلمانی، ۴۶ کشور ریاست جمهوری و هشت کشور مختلط هستند. خارج از آمریکای شمالی و جنوبی، نه دموکراسی با نظام ریاست جمهوری هستند: کنگو (۱۹۶۰ - ۱۹۶۲)، پاکستان (۱۹۷۲ - ۱۹۷۹)، غنا (۱۹۷۹ - ۱۹۸۰)، نیجریه (۱۹۷۹ - ۱۹۸۲)، اوگاندا (۱۹۸۰ - ۱۹۸۴)، بنگلادش (۱۹۸۶ - ۱۹۹۰)، کره جنوبی (۱۹۸۶ تا زمان حال)

و فیلیپین (قبل از ۱۹۶۴ و سپس بعد از ۱۹۸۶ تا زمان حال). تنها رژیم‌های پارلمانی که در آمریکای لاتین عمر کوتاهی داشتند، یکی در برزیل بود که پس از کودتای ۱۹۶۴ سقوط کرد و دیگری سورنیام بود. بسیاری از کشورهای اروپای غربی نظام پارلمانی دارند و این سیستم در بسیاری از نقاط دیگر دنیا نیز وجود دارد.

## پانوشته‌ها

۱. بیشتر داده‌های سیاسی توسط نویسندگان جمع‌آوری شده است. ولی بعضی از آنها از آرتور اس. بانک از سری آرشیو کراس نشنال تایم برداشته شده است (بینگ هامپتون، نیویورک، مرکز بررسی‌های اجتماعی دانشگاه ایالتی نیویورک در بینگ هامپتون، نوار ضبط صوت ۱۹۹۳). مایکل آلوارز، حوزه آنتونیو جیبوب، فرناندو لیمانگی و آدام پرژورسکی، این داده‌ها را در تحقیق خود توضیح داده‌اند. «طبقه‌بندی سیاسی رژیم‌ها برای داده‌های «ای.سی.ال.پی.» مرکز دموکراسی شیکاگو، دانشگاه شیکاگو، ۱۹۹۴». بیشتر داده‌های اقتصادی از پن ورلد بوده و بقیه آن از بانک جهانی و مرکز بین‌المللی پول است. ما این مجموعه داده‌ها را مرکز داده‌های «ای.سی.ال.پی.» می‌نامیم. عربستان سعودی و پنج کشور حوزه خلیج فارس از این تحقیق کنار گذاشته شده‌اند و علت آن نیز این است که پنجاه درصد تولید ناخالص ملی آنها از نفت است.

۲. این تعداد به ۱۰۴ سازمان‌های نهادی دموکراتیک اضافه شده‌اند. از آن زمان سه کشور دموکراتیک چهارچوب نهادی خود را تغییر دادند بدون اینکه در چنگال دیکتاتوری اسیر شوند.

۳. آدام پرژورسکی و فرناندو لیمانگی «دموکراسی و توسعه»، مقاله در سمپوزیم نوبل درباره دموکراسی در اوپسالای سوئد در آگوست ۱۹۹۴ عرضه شد. برای برآوردی کاملاً متفاوت درباره اینکه چگونه رژیم‌ها بر رشد اقتصادی اثر می‌گذارند، نگاه کنید به «مروری بر رژیم‌های سیاسی و رشد اقتصادی» توسط آدام پرژورسکی و فرناندو لیمانگی، ژورنال چشم‌اندازهای اقتصادی شماره ۷ (تابستان ۱۹۹۳). برای شواهد جدید اقتصادی رجوع کنید به جان اف. هلیول، «ارتباط تجربی بین دموکراسی و رشد اقتصادی»، ژورنال انگلیسی برای علوم سیاسی (آوریل ۱۹۹۴)، رابرت چی بارو، «دموکراسی و رشد» مقاله شماره ۴۹۰۹، دفتر ملی تحقیقات اقتصادی کمبریج، ماساچوست، ۱۹۹۴.

۴. تمام ارقام متوسط درآمد سرانه بر مبنای قدرت یکسان خرید به دلار آمریکا و قیمت‌های بین‌المللی ۱۹۸۵ بوده و برگرفته از نسخه ۵/۵ نمودارهای بن ورلد است. در برخی موارد این ارقام با نسخه ۵/۶ اختلاف قابل توجهی دارد که از آن برای اندازه‌گیری شاخص‌های «سطح توسعه» استفاده شده است.

۵. نتایج این پاراگراف به تفصیل در «مدرنیزاسیون، ثنوری و حقایق» توسط آدام پرژورسکی و فرناندو لیمانگی آمده است (مقاله شماره ۸ مرکز شیکاگو برای دموکراسی، دانشگاه شیکاگو، ۱۹۹۵).

۶. ظاهراً به نظر می‌رسد که ممکن است توسعه به دموکراسی بیانجامد. حالا فرض کنید ما یک دیکتاتوری با درآمد سرانه دو هزار دلار و رشد ۲/۵ درصد را تحت مطالعه داریم. و باز هم فرض کنید که احتمال سرنگونی هر دیکتاتوری با درآمد سرانه ۲۰۰۰ دلار ۰/۰۲۵ باشد. اگر این دیکتاتوری ۲۸ سال پس از تولدش و با درآمد سرانه ۴۰۰۰ دلار سقوط کند، قاعدتاً برای نسبت دادن این سقوط به توسعه،

و سوسه می‌شویم. اما این دیکتاتوری توانسته است پنجاه درصد بر درآمد سرانه خود بیفزاید، حتی اگر شانس بقا (ضریب خطر) را در ۴۰۰۰ دلار به اندازه همان ۲۰۰۰ دلار فرض کنیم. حالا اسپانیا را در نظر بگیرید. درآمد سرانه اسپانیا در سال ۱۹۵۰ معادل ۱۹۵۳ دلار بود و تحت رژیم دیکتاتوری با نرخ ۵/۲۵ درصد سالانه رشد کرده و در سال ۱۹۷۶ به ۷۵۳۱ دلار رسید. تصور کنید که رژیم دیکتاتوری در اسپانیا با احتمال سرنگونی ۰/۰۳ در سال روبرو بوده است. این رژیم حتی اگر توسعه پیدا نکرده بود هم ۵۰ درصد احتمال این را داشته که تا سال ۱۹۷۴ از بین برود.

۷. ساموئل هانتینگتون، «سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی» (نیوهیون، دانشگاه ییل، ۱۹۶۹). ساموئل هانتینگتون و جوان نلسون، انتخابی نه چندان ساده، مشارکت سیاسی در کشورهای در حال توسعه، کمبریج، هاروارد، ۱۹۷۶. گیلرمو اودانل، «مدرنیزه کردن و رژیم‌های اقتدارگرای بوروکراتیک»، مطالعاتی در سیاست‌های آمریکای جنوبی (برکلی، انستیتوی مطالعات بین‌المللی دانشگاه کالیفرنیا، ۱۹۷۳).

۸. علاوه بر گذار در آرژانتین در سال‌های ۱۹۵۵، ۱۹۶۲، ۱۹۶۶، ۱۹۶۷، شیلی و اروگوئه در ۱۹۷۳، سورینام در ۱۹۸۰، ترکیه در ۱۹۶۷ و فیجی در ۱۹۸۷.

۹. سیمور مارتین لیپست، «برخی از لازمه‌های اجتماعی دموکراسی: توسعه اقتصادی و مشروعیت سیاسی»، مرور علوم سیاسی آمریکا ۵۳ (مارس ۱۹۵۹). بهترین حدس ما این است که کشورهای اروپایی که گرفتار فاشیسم شدند در بین دو جنگ، درآمد سرانه‌ای بیشتر از ۲۰۰۰ دلار، بر مبنای قیمت‌های سال ۱۹۸۵ داشتند. «مدرنیزاسیون»، پرژورسکی و لیمانگی، ۱۹۹۵.

۱۰. لیپست، «انسان سیاسی: پایه‌های اجتماعی سیاست» (بالتیمور، دانشگاه جان هاپکینز، ۱۹۸۱)؛ مانکور اولسن، «رشد سریع به مثابه نیروی بی‌ثبات‌کننده»، ژورنال تاریخ اقتصادی؛ هانتینگتون، «سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی».

۱۱. یافته‌ها با نتایج به دست آمده توسط جان ب. لاندروگن و کیت تی. پول در مورد کودتا یکسان است. آنها نتیجه گرفته‌اند که احتمال کودتا در زمان رشد اقتصادی کمتر است. «فقر، دام کودتا و تسخیر قوه مجریه»، سیاست جهان (ژانویه ۱۹۹۰).

۱۲. لری دیاموند و خوان جی. لینز «مقدمه: سیاست، دموکراسی و جامعه در آمریکای لاتین»، دموکراسی در کشورهای در حال توسعه (لری دیاموند، خوان جی. لینز و سیمور مارتین لیپست).

۱۳. استدلال هیرشمن این بود که تورم متعادل سبب می‌شود دولت‌ها بتوانند گروه‌های شبه‌نظامی را خنثی سازند. «ابعاد سیاسی و اجتماعی تورم: جزئیات تجربه آمریکای لاتین» در مقالاتی در باب تخلف: اقتصاد و سیاست و ماورای آن، (نیویورک، دانشگاه کمبریج، ۱۹۸۱).

۱۴. ادوارد ران مولر، «دموکراسی، توسعه اقتصادی و نابرابری درآمد»، مرور بر جامعه‌شناسی آمریکا ۵۳ (فوریه ۱۹۸۸).

۱۵. یادداشت مجدد: یافته‌های هماهنگ جان بی. لونرگان و کیت پی. پول در «فقر، دام کودتا و تسخیر قوه مجریه»، «کودتا، کودتا به بار می‌آورد».

۱۶. خوان جی. لینز، «خطرات نظام ریاست جمهوری»، ژورنال دموکراسی (زمستان ۱۹۹۰) و «مزایای

نظام پارلمانی»، ژورنال دموکراسی (پائیز ۱۹۹۰).

۱۷. خوان جی. لینز «دموکراسی: ریاست جمهوری یا پارلمانی، آیا فرقی دارد؟»، مطلب برای کارگاه احزاب سیاسی در مخروط جنوبی (قاره آمریکا) تهیه شده است. مرکز بین‌المللی وودرو ویلسون برای پژوهشگران، واشینگتن دی‌سی، ۱۹۸۴. ادعای خوان لینز توسط اسکات مین وارینگ و ماتيو شوگارت به چالش کشیده می‌شود. «ریاست جمهوری و دموکراسی: یک ارزیابی حیاتی»، انستیتوی هلن کلوگ برای مطالعات بین‌المللی، دانشگاه نوتردام، ۱۹۹۳.

۱۸. والتر بیگ هات، «قانون اساسی انگلیس: کابینه»؛ آرنلد لیجفارت، «مقایسه نظام پارلمانی و ریاست جمهوری»، دانشگاه آکسفورد، ۱۹۹۲؛ مطلب وودرو ویلسون در سال ۱۸۸۴، «کمیته یا کابینه دولت؟» که در همان جلد تجدید چاپ شده است، استدلالی مشابه بیگ هات مطرح می‌کند. همچنین مجموعه‌ای که لیجفارت جمع‌آوری کرده است شامل تحلیلی است درباره دویستمین سالگرد آمریکا توسط کمیته قانون اساسی در سال ۱۹۷۶. نظر کمیته این است که «اصل تفکیک قوا، به عنوان اصلی از ساختار قانون اساسی، کمک فراوانی برای جلوگیری از به وجود آمدن استبداد و نیز سوءاستفاده توسط مقامات بالای نظام کرده است و این کار را البته از طریق تشویق به رویارویی، ایجاد بن‌بست و نیز پیگیری برای جوابگو بودن دولت انجام داده است».

۱۹. باید توجه داشت که در این مبحث اشاره ما به حزبی است که اکثریت را در اختیار دارد، فارغ از اینکه حزب رئیس‌جمهور است یا نه. در ایالات متحده از سال ۱۹۶۸ هشتاد درصد اوقات حداقل کنگره و یا سنات، در اختیار حزبی غیر از حزب رئیس‌جمهور بوده است.

۲۰. بر اساس شمارش مین وارینگ، دموکراسی‌هایی که در سال ۱۹۴۵ سقوط کرده‌اند شامل ۲۷ جمهوری و ۱۹ پارلمانی و ۴ سیستم متفاوت دیگر بوده‌اند. «ریاست جمهوری، چند حزبی و دموکراسی: ترکیبی مشکل»، مطالعات تطبیقی سیاسی ۲۶ (جولای ۱۹۹۳).

۲۱. مین وارینگ، «ریاست جمهوری در آمریکای لاتین»، تحقیق و مرور آمریکای لاتین (۱۹۹۰)؛ آلفرد استپان و سیندی اسکاک، «چهارچوب قانون اساسی و تحکیم دموکراسی»، سیاست جهان ۴۶ (اکتبر ۱۹۹۳).

۲۲. مین وارینگ و شوگارت در «ریاست جمهوری و دموکراسی»، خوان لینز در مخالفت با لینز: به نظر آنها نظام‌های پارلمانی اکثریتی، بیشتر از نظام‌های ریاست جمهوری خطرناک است. با همه اینها حتی اگر عمر نظام‌های پارلمانی اکثریتی بیشتر از اقلیتی باشد، نظام‌های پارلمانی از هر نوعی که باشند عمرشان از نظام‌های ریاست جمهوری بیشتر است. آیا این تفاوت به خاطر تعمیق برخوردها است؟ ما نمی‌دانیم.

۲۳. تنها پاکستان از نظام پارلمانی در سال‌های ۱۹۵۰ - ۱۹۵۵ به نظام ریاست جمهوری در سال‌های ۱۹۷۲ - ۱۹۷۶ تغییر کرد و مجدد در سال ۱۹۸۸ به نظام پارلمانی برگشت. فقط غنا، نیجریه، کره جنوبی (که در سال ۱۹۶۰ یک سال دموکراسی پارلمانی داشت) و ترکیه، نظام ریاست جمهوری را پس از نظام پارلمانی انتخاب کردند. سرانجام تنها سورینام پس از نظام ریاست جمهوری دست به انتخاب یک ترکیبی زد.

۲۴. استدلال کمیته نویسندگان قانون اساسی نیجریه در سال ۱۹۷۶ این است: «همه مردم دنیا علاقه

دارند که یک نفر را در رأس امور بگذارند و او را به عنوان حاکم انتخاب کنند. در مورد آفریقا تفکیک قوایی معنی است و در عمل حفظ آن بسیار مشکل است. هیچ رئیس دولتی در آفریقا نیست که به داشتن عنوان ریاست جمهوری ولی بدون اختیارات، قانع باشد». گزارش کمیته در «مقایسه پارلمانی و ریاست جمهوری»، لیجفارت.

۲۵. تنها دو دموکراسی پارلمانی پس از دیکتاتوری غیرنظامی ظهور کردند، ولی قبل از سال ۱۹۹۱ از بین رفتند. عمر متوسط آنها ۲۲ سال است، ولی چون تعدادی کشور بسیار کوچک مورد مطالعه قرار گرفتند، به این ارقام نمی‌شود اعتماد کرد.

۲۶. بنکس، «آرشیو کراس نشنال تایمز» در میان ۳۵ گذاری که پس از سال ۱۹۷۳ اتفاق افتاد، سیزده مورد نهادهای پارلمانی را برگزیدند (درآمد متوسط ۳۴۱۴ دلار) و ۱۹ مورد نهادهای جمهوری را برگزیدند (درآمد متوسط ۲۵۹۱ دلار).

۲۷. بحث این نیست که کشورهایی که اخیراً در گذار خود به دموکراسی، نظام ریاست جمهوری را برگزیده‌اند، بلافاصله آن را رها کرده و نظام پارلمانی را انتخاب کنند. هرگاه انتخاب سیستم حکومتی در دستور سیاسی قرار داشته باشد، هر نوع اختلاف سیاسی حتی اگر کوچک باشد، به انتخاب سیستم حکومتی برمی‌گردد و این مسئله شرایط را برای دموکراسی بسیار خطرناک می‌کند. برای اینکه هیچ قانونی وجود ندارد که بتوان با آن اختلافات شخصی را از بین برد. بنابراین داشتن سیستمی با ثبات به مراتب بهتر از سیستمی بی‌نقص است. ما این مطالعه را مدیون هیوگ یانک ایم هستیم.

۲۸. در قانون اساسی ۱۸۵۳ فاصله زمانی بین انتخابات و مراسم تحلیف را نه ماه تعیین کرده بودند و دلیل آن نیز این بود که این مدت طول می‌کشید تا الکتراال به بوئنوس آیرس برسد. انتقال رئیس جمهوری از راتول آلفونسین به رئیس جمهور منتخب کارلوس منم با موافقت طرفین به علت بحران ناشی از تورم، کوتاه شد.

۲۹. رابرت ای. وال، «گذار به دموکراسی»، در سمپوزیوم «صداهای دموکراسی» در دانشگاه دیتون مرکز مطالعات بین‌المللی، در مارس ۱۹۹۰ قرائت شد.

۳۰. گیلرمو اودانل، «نهادسازی نیمه‌تمام: در آمریکای لاتین و بقیه جاها»، این مقاله در کنفرانس «تحکیم موج سوم دموکراسی‌ها: روندها و چالش‌ها» عرضه شد (تایپه تایوان، آگوست ۱۹۹۵). او می‌گوید که نهادسازی با دو شیوه قابل درک است: با استفاده از چهارچوب سازمان نهادی و کنش‌های سیاسی آن و یا با اتخاذ روشی بینابین که بیشتر در شرایط واقعی عمل کند. اگر نهادسازی بر اساس روش اول باشد عملاً به تحکیم منجر می‌شود، ولی اینکه این نهادهای رسمی می‌توانند عملکردی واقعی داشته باشند سؤالی است که تجربه پاسخ آن را می‌دهد.

